

جمعه ۱۴ جون ۲۰۱۹

حمید انوری

## این نوده بلوط است، پیوندش نمی گیرد

این سیه مشق در پیوند با یک نیشته از محترم "داوود موسی" تحت عنوان: "از این نوده هم پیوند کنید" در سال ۲۰۱۳ تحریر یافته بود که اینک برای بار دوم و با اضافات بیشتر و مشرح تر خدمت دوستداران زنده یاد احمدظاهر، بلبل افغانستان، در چهلمین بهار نبود جسمانی او، تقدیم میگردد.



مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جست نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست

روز 24 جوزا که در کشور ما، روز مادر است، روز شهادت بلبل افغانستان و هنرمند همیشه جاویدان و حنجره طلایی افغانستان، زنده یاد احمد ظاهر است. از قضا همین روز روز تولد احمد ظاهر نیز بوده است.

در مورد مرگ احمد ظاهر بسیار گفته و نوشته شده و هر کدام داستانی و سرگذشتی و خاطره ای و چشم دیدی را بیان داشته اند. این سلسله درست مانند هنر و صدای احمد ظاهر همچنان همیشه و

همیشگی خواهد ماند. آنانیکه در روز مرگ احمد ظاهر با او بوده اند، یا خموش اند و یا هم حقیقت را کتمان کرده اند. خائین، خائف است.

و اما آنچه تازه و جالب است، "نوده" ای است که نویسنده چیره دست محترم "داوود موسی" برای پیوند پیشکش کرده بودند که هرچه از این نوده شان پیوند میکنم، نمی چسبید، زیرا پیوند از بلوط است.

ایشان در نوشته متذکره خود (۲۰۱۳) مینویسند:

{در مورد چگونگی وفات مرحوم احمد ظاهر بنده نیز معلومات دست اولی دارم که می خواهم به نفع تاریخ نویسان کشور و دوستداران حقیقت، با همگان در میان بگذارم: این احمد ظاهر مرحوم یک برادر از خود کلان تر بنام آصف ظاهر نیز داشت که او هم چند سال پیش به رحمت ایزدی پیوست.

من و آصف سال ها در امریکا در یک شهر متوطن بودیم. انسان بی حد آراسته و خوش مشربی بود.

وی نیز چند سال بعد ازینکه من پس از ختم تحصیلات به وطن برگشتم، به کابل آمد.

یک چندی با دولت کار کرد و بعد از آن، در دفتر تجارتي من همکار شد. در همین برهه اخير بود که فاجعه فوت برادرش بوقوع پیوست.

چند روز بعد از ختم مراسم تدفین و عزاداری که آصف به دفتر برگشت، در را از درون بسته و پهلویش نشستیم. گفتم "میگویند که احمد ظاهر را ترور نموده اند. آیا درست است؟" سرش را به علامت منفی تکان داده و گفت "قطعاً. اونه موترش هنوز هم ایستاده که آثار تصادم آن از هر طرفش معلومست."

موضوع به همین جا خاتمه یافت. تا اینکه تقریباً بیست سال بعد ازین واقعه باز سر نوشت مرا به پشاور کشاند و چند شبی در خانه آصف مرحوم از من پذیرایی بعمل آمد.

دلیم طاقت نکرد و یک بار دیگر که من و او پشت میز نان خوری نشسته بودیم، ازش پرسیدم: "آصف بچیم اگر چه جواب این سؤال مرا بیست سال پیش داده ای، اما در آن وقت فکر کردم که ممکن است از ترس کمونیستان جرأت نکرده باشی حقیقت را بمن بگویی.

آیا راستی برادرت را کشتند؟"

گفت: "وقتی خیر فوت احمد ظاهر بما رسید، من و پدرم [ مرحوم داکتر ظاهر خان صدراعظم اسبق که داکتر پادشاه و طبیب بسیار حاذق دوران خود بود ] سوار موتر شده و رهسپار ولایت

پروان شدیم. جنازه را در صحن قومندانی امنیه چاریکار روی یک تذکره انداخته بودند و ما آن را از چهاریکار با خود بکابل آوردیم. پدرم جسد را بر روی میز نان انداخته و آنرا برهنه نمود. بعداً تمام وجود او را به دقت معاینه کرد. در نتیجه معلوم شد که براکت آئینه عقب نمای داخلی موتر در حین تصادم شکسته بود. آن گاه انگشت اشاره و وسطی دست راست خود را یکجا بین چقری بین چشم و ابرویش فرو برده گفت: براکت آن بزیر ابروی احمد ظاهر فرو رفته و تنها داغی که در تمام وجود او دیده می شد همین یکی بود و هیچ اثری از کدام زخم دیگری در وجودش دیده نمی شد."}

حال اگر اظهارات برادر مرحوم احمد ظاهر، "آصف ظاهر" را قبول کنیم، پس اظهارات خواهر شان باید خلاف حقیقت باشد. محترمه "ظاهره ظاهر" در مصاحبه که با تلویزیون طلوع انجام داده اند به صراحت میگویند:

{ "... احمد ظاهر را کشتن، کمونیست ها کشتن. در راه سالنگ. به دسیسه بردنش، رفیق و دوست بسیار خوبش، محبوب الله، .... احمد ظاهر گوله ( گلوله) به سرش بود و ای یک واقعیت اس( است)...، در حالیکه بابی ما (پدرما) داکتر بود و گوله( گلوله) که ده سر آدم ببینه، یک آدم عادی میفامه ( می فهمد) که گوله ( گلوله ) خورده، باز وام که یک داکتر باشه( باز او هم که یک داکتر باشد)،...}

کلپ مصاحبه خواهر احمد ظاهر را تماشا کنید: <http://youtu.be/mZorbyvIOWE>

بر میگردیم به قسمتی از نقل قول بالا از زبان مرحوم "آصف ظاهر":

"... گفت: وقتی خبر فوت احمد ظاهر بما رسید، من و پدرم [ مرحوم داکتر ظاهر خان صدراعظم اسبق که داکتر پادشاه و طبیب بسیار حاذق دوران خود بود ] سوار موتر شده و رهسپار ولایت پروان شدیم. جنازه را در صحن قومندانی امنیه چاریکار روی یک تذکره انداخته بودند و ما آن را از چهاریکار با خود بکابل آوردیم".

این در حالیست که خواهر گرامی، زنده یاد "احمد ظاهر" در مصاحبه خود تأکید می کند که جسد احمد ظاهر را مقامات خلقی به خانواده تسلیم نمی کردند و عاقبت بعد از چند روز نگهداشتن جسد، با گرفتن یک مکتوب از جناب داکتر ظاهر، پدر احمد ظاهر؛ مبنی بر اینکه مرگ احمد ظاهر در اثر یک حادثه ترافیکی بوده است، جسد را به فامیل او تحویل می دهند. پس این گفته "آصف ظاهر" که جسد را از چاریکار گرفته و به کابل برده اند و در همان روز بالای میز غذا خوری...،

از حقیقت به دور می نماید. با تأسف که نه داکتر ظاهر حیات دارند و نه هم "آصف ظاهر"، مگر خواهر و همسر زنده یاد احمد ظاهر به فضل و مرحمت الهی حیات دارند و می شود با آنها تماس گرفت و جویای قضیه گردید، هرچند آنان بار بار در مورد صحبت کرده اند و رژیم جنایت کار خلقی را عامل اصلی قتل احمد ظاهر می دانند، که یک حقیقت غیر قابل انکار است.

اکنون چند سوال ایجاد می شود، البته با در نظر داشت اینکه محترم داوود موسی یک نویسنده حق گو و نترس هستند و برادر احمد ظاهر شهید، آصف ظاهر هم زنده نیستند و راپور های مختلف و همچنان تصدیق قتل توسط داکتر بالمکنداس رئیس طب عدلی و اینکه عقب سر احمد ظاهر سوراخ بود و فقط جای یک گلوله در عقب سر او وجود داشت و نه قسمت پیشانی و بین دو چشم، میتوان نتیجه گرفت که محترم داوود موسی آنچه را مرحوم آصف ظاهر اظهار داشته اند، با امانت داری به هموطنان انتقال داده اند، اما یکاش در زمان حیات آصف ظاهر و بعد از آنکه در پاکستان این مطالب را بار دگر تائید کرده بودند، با هموطنان در میان می گذاشتند. حالا دیگر ایشان حیات ندارند تا به سوالات هموطنان پاسخ ارائه نمایند.

و اما و مگر، شکر خدا که خواهر محترمه احمدظاهر، (ظاهره جان ظاهر)، حیات دارند و خود

شاهد آوردن جنازه شهید احمدظاهر بوده اند

و هرگز امکان ندارد که ایشان به پدر مرحوم شان بعد از وفات، تهمت ببندند. جای گلوله در عقب سر احمد ظاهر را هم مرحوم داکتر ظاهر در همان زمان تائید کرده بودند و هم مرحوم داکتر بالمکنداس رئیس طب عدلی وقت.

اما اینکه مرحوم آصف ظاهر به محترم داوود موسی گفته اند: " پدرم جسد را بر روی میز نان انداخته و آنرا برهنه نمود. بعداً تمام وجود او را به دقت معاینه کرد. در نتیجه معلوم شد که براکت آینه عقب نمای داخلی موتر در حین تصادم شکسته بود."



هموطنان عزیز!  
ممکن تعدادی زیادی از شما این شخص را نشناسید.  
ایشان شادروان **پروفیسور دوکتور بالمکنداس** هستند، شخصی که از دستور گماشتگان اسد امین برادرزاده حفظ الله امین، رئیس اداره اطلاعات و دستور دهنده اصلی قتل احمد ظاهر که علت فوت **احمد ظاهر** را از لحاظ طبی تصادف موتر تصدیق نماید، اما شادروان دوکتور بالمکنداس از این عمل خودداری نمودند.  
بعد از این ماجرا وی دچار سکتته گردیده و درخیمان حتی اجازه بستر شدن در یکی از اتاقهای شفاخانه را ندادند.  
دوکتور را در گوشه ی یک دهلیز شفاخانه علی آباد به حال خود رها نموده و بعداً دوکتور را بردند و سربه نیست نمودند.  
یادش گرامی و روانش شاد باد

حسین فرهنگ

چند سوال ناگزیر می نماید و قابل مکث و تأمل است. یکی اینکه هیچ پدری هر قدر هم که سنگدل

باشد(در حالیکه مرحوم داکتر ظاهر مرد مهربانی بودند)، جسد آغشته بخون فرزندش را روی میز غذا خوری برای معاینه نمی گذارد و چنین صحنه را محترمه ظاهره جان ظاهر هم یقیناً بخاطر نداشته و بیاد نمی آورند و بسیار دور از حقیقت می نماید.

چگونه امکان دارد که بعد از دفن فرزند، فامیل بالای آن میز دوباره غذا گذاشته و چار ناچار غذای روزمره خود را روی آن گذاشته و صرف نموده و حتی در آن اطاق حضور بهم رسانده باشند؟!

دیگر اینکه نظر به گزارشات مختلف که همه یک مطلب را تأیید میکنند و آن اینکه بدن احمد ظاهر شهید کاملاً سالم بود و فقط از ناحیه عقب سر ( و نه بین دو چشم )، سخت ضربه خورده بود و خون از همان زخم عمیق جاری بوده است، پس چه ضرورتی احساس می شده است که پدر، جسد پسر خود را روی میز غذا خوری برهنه کند، درحالیکه زخم فقط در سر وجود داشته است؟! هیچ زخم خونین دیگری در بدن احمدظاهر به مشاهده نمی رسیده است و بدن او کاملاً سالم بوده است. از جانب دیگر چون جسد چند روزی در اختیار جنایتکاران خلقی بوده است، پس دیگر خونی جاری نبوده است.

وقتیکه آصف ظاهر صحنه را با جزئیات آن چنین بیان داشته اند: " ... در نتیجه معلوم شد که براکت آینه عقب نمای داخلی موتر در حین تصادم شکسته بود. " ، پس چه ضرورتی وجود داشت تا بدن او را، آنهم بالای میز غذا خوری، برهنه کرد؟!

با تأسف که محترم داؤود موسی هم در آن زمان نخواستند این سوالات را مطرح کنند و در آن زمان این مطالب و این نوده ای بلوط را در اختیار هموطنان قرار نداده اند که با صاحب نوده وارد بحث و گفتگو می شدیم و برای شان خاطر نشان می کردیم که از نوده بلوط، هیچ پیوندی امکان پذیر نیست.

\*\*\*\*

فخریه خانم احمد ظاهر توضیح داده است که: " دو ماه پیش از قتل احمدظاهر کسی دروازه منزل ما را دق الباب کرد. وقتی در را گشودم، مرد ناشناسی را دیدم که موترش را در نزدیک منزل توقف داده و خودش عقب در ایستاده بود. وی بانگ موترش را بلند کرده و گیلنه آب را در دست داشت. بلافاصله از من پرسید که آیا احمد ظاهر درخانه است؟ -

- نه احمدظاهر خانه نیست !

مرد گفت - : از من پنهان نکن ... با احمدظاهر کار ضروری دارم... موترش این جا ایستاده است!

احمدظاهر در خانه حضور داشت اما من میدانستم که تمایلی برای دیدن این افراد ندارد. به فرد ناشناس گفتم که هر چه گفتنی دارید برای من بگویید؛ پیام تان را به احمدظاهر میرسانم. او گفت : من کارمند وزارت داخله هستم . به بهانه گرفتن آب تا عقب خانه تان آمده ام. خدا کند تا این لحظه کسی مرا دنبال نکرده باشد. مرد به گفتارش ادامه داد - :پسرم احمدظاهر را بی نهایت دوست دارد . آمده ام برای تان اطلاع بدهم که سید داود ترون قوماندان ژاندارم پلیس یک مرد و دو دختر را به هدف کشتن احمدظاهر ماموریت داده است. اطلاع دارم که مرد مذکور از دوستان صمیمی و برادرخوانده احمدظاهر است. چهره دخترانی را که به این کار گماشته شده اند، میشناسم.

چهره آن مرد را ندیده ام اما صدایش را میشناسم. من او را یک نگاه از عقب دیده ام. ترون پلان قتل احمدظاهر را آماده کرده است .... مرد با گفتن این موضوع از دم در ناپدید شد. وقتی موضوع را با احمد ظاهر در میان گذاشتم ، اندکی به فکر فرو رفت و سپس گفت - : نه ! این شخص دروغ میگوید!

بعد ها مثل این که بوی یک حادثه ناگوار به دماغش پیچیده بود، پیوسته سوال میکرد - : این شخص کی باشد؟ ظاهراً عقلش مشوره نمیداد که نسبت به نزدیک ترین دوستانش ظنین شود. اما ده روز قبل از مرگش برایم گفت : من این خاین را شناختم ... پرسیدم - : کی است ؟ غمزده و متعجب پاسخ داد - : شخصی که مرا به کشتن میدهد، محبوب الله است . پاچا را میگویم ! احمد ظاهر از من خواست که دیگر پاچا را به حریم خانه مان راه ندهم . از آن پس دو سه بار بی آن که در خانه را به روی محبوب الله بگشایم، از عقب در او را جواب دادم . اما شب سالگره تولدی احمدظاهر ناگهان همراه باخواهرانش به خانه ما داخل شد. اخطار های قبل از ترور احمدظاهر ظاهراً از سوی افراد مختلفی به گوش خانواده احمدظاهر اعلام شده بود. زلمی خواهر زاده حفیظ الله امین - از دوستان آواز احمدظاهر- قبلاً گوشزد کرده بود که وقتی من در کابل نبودم ، احمدظاهر را نگذارید به خارج از شهر سفر کند. همین نکته نشان میدهد که طرح نابودی احمدظاهر مدتها پیش در برنامه کار یک عده مقامات ارشد امنیتی دولت تحت رهبری خلقی ها قرار داشته است."

محبوب الله خسربره آصف ظاهر، برادر بزرگ احمد ظاهر است. پس با جرئت می توان گفت که یگانه دلیل مرحوم "آصف ظاهر" در کتمان حقایق بالا که از زبان خواهر و همسر احمد ظاهر ابراز داشته شده است، پرده پوشی از جنایت خسربره شان بوده است، به فحوائی ضرب المثل مشهور وطنی ما که "قمار را خو باختی، حریف را از دست نده."، احمد ظاهر در همه حال دیگر زنده نمی شد، اما خسربره در جای خود قرار داشت و نشاید که کند و کاو بیشتر، مناسبات زن و شوهری را نیز خراب کند.

نظر به گزارشات متعدد که در انترنت هنوز هم موجود اند، سید محبوب الله پاچا از دوستان نزدیک و مورد اعتماد زنده یاد احمدظاهر بود و به روایت دقیق سید محبوب الله خسربره برادر ارشد احمد ظاهر یعنی آصف ظاهر بود.

سرانجام احمدظاهر در ۲۴ جوزای ۱۳۵۸ درست در ۳۳مین سالگرد تولدش توسط جلادان رژیم خونخوار حزب دموکراتیک خلق، با هدایت مستقیم داوود ترون و اسداله امین و همکاری دون صفتانه تئی چند از همراهانش ناجوانمردانه ظاهرا در یک «حادثه» ترافیکی به قتل رسید..

از آن زمان تا امروز چهل بهار از قتل فجیع احمد ظاهر می گذرد، اما او همچنان در اوج محبوبیت عام و خاص در داخل و خارج از کشور قرار دارد و همچنان زنده است و شادی می آفریند. اما قاتلین پست و پلید آن روانشاده، یکی پی دیگر به گورستان تاریخ سپرده شدند و نام و نشانی از آنها باقی نیست که نیست. محبوب الله پاچا که صدقه نام خود و صدقه دوستی و رفاقت و خویشاوندی و انسانیت و افغانیت شود، با وجدان مرده در کلیفورنیای شمالی- ایالات متحده امریکا، هنوز گویا نفس می کشد و فکر می کند زنده است.

کلیپ : مصاحبه همسر احمد ظاهر در مورد پلان قتل او:

<https://www.youtube.com/watch?v=ii3GqZwIEvU&t=5s>

کلیپ آهنگ احمد ظاهر: گر فشار دشمنان آبت کند مسکین مشو

<https://www.youtube.com/watch?v=kyw6YYC2K7E>

بلی هموطن! فشار دشمنان نه تنها احمد ظاهر را آب نکرد، بلکه درست برخلاف یک مشت افراد و آواز خوانان خود فروخته دیگر، این هنرمند بی بیدل کشور ما را هرگز و هرگز "مسکین" نساخت، او هیچگاه به زر و زور و تزویر سر خم نکرد، او هرگز و هیچ گاه به هیچ قوم و قبیله و

زبان و فرهنگ هموطنان خود توهین روا گذاشت و چنان بود که در اوج شهرت و محبوبیت به جاودانگی پیوست.

روح و روان زنده یاران، هر یک "احمد ظاهر" و "داکتر" "بالمکنده" شاد و یادشان گرامی باد!

---

\*- به گمان اغلب، جناب محترم "داوود موسی" خودشان هم به اظهارات روانشاد "آصف ظاهر" به دیده شک می نگریسته اند، ورنه عنوان با مسمی ای "از این نوده هم پیوند کنید" را برای نبشته شان انتخاب نمی کردند.

یار زنده و صحبت باقی